

مدی تأثر علماء الفقه و الأصول بالفلسفة نوشته السید هاشم الهاشمی

حجت الاسلام محمدتقی محمدی

دانش اصول، یکی از مهم‌ترین و البته پرکاربردترین دانش‌هایی است که توسط اندیشمندان مسلمان، ابداع گردیده است. این دانش، طی قرون سوم و چهارم هجری تاکنون، به دلیل نیاز به فهم روشمند و صحیح دین و لزوم معیارمندی اجتهاد، همواره محمل آراء و نظرات علمی اندیشمندان شیعی بوده و از طرح مسائلی جزئی، اینک به دانشی مهم بدل گردیده است.

نیاز به ارائه استدلال‌های عقلانی برای اثبات مسائل مختلف در دانش اصول که به لحاظ روشی، با کتاب و سنت، تفاوت‌هایی داشت و امکان اثبات آن‌ها توسط روش نقلی امکان‌پذیر نمی‌نمود، اندیشمندان شیعی را بر این داشت تا از روش عقلانی و به‌خصوص، قواعد فلسفی که خود در تحول و تکون آن، تأثیری عمیق بر جای گذاشته بودند، در دانش اصول بهره‌برند. گرچه در مقاطعی از تاریخ اندیشه اسلامی، بر اساس انگیزه‌های مختلف، از سوی برخی علما، با دانش فلسفه، مخالفت‌هایی شد، اما نمی‌توان تأثیر دانش فلسفه بر دانش اصول را انکار نمود. بر همین اساس، السید هاشم الهاشمی، مقاله‌ای سه بخشی در خصوص میزان تأثیرپذیری اصولیین و فقها از دانش فلسفه، با عنوان «مدی تأثر علماء الفقه و الأصول بالفلسفة» نگاشت که در شماره‌های 9، 10 و 11 نشریه «رساله الثقلین» منتشر گردید.

با توجه به چالش‌های علمی رخ داده میان اندیشمندان بر سر وقوع، درستی و یا نادرستی تأثیر فلسفه بر فقه و اصول، نگارنده به احتمال زیاد، با این انگیزه که شاید بتوان میان اندیشمندان، زمینه اتفاق رأی ایجاد کرده و آن‌ها را از برخی مباحث و موضع‌گیری‌های بی‌ثمر بازدارد، این مقاله را به رشته تحریر آورده است.

هاشمی، این مسئله را در سه بخش و از سه زاویه، مورد بررسی قرار داده است. وی در مقاله نخست، به لغات و اصطلاحاتی که از فلسفه، وارد دانش اصول و فقه شده، پرداخته است. او ابتدا در این بخش، از جایگاه علم اصول و میزان اهمیت آن نزد علمای امامیه سخن به میان آورده و معتقد است که اصول، یکی از اساسی‌ترین ابزارها در اجتهاد و استخراج احکام فقهی است. هاشمی در ادامه، این نکته را اذعان می‌دارد که میان دانش اصول و دیگر علوم، ارتباط‌هایی شکل گرفته و اندیشمندان اصولی، با استفاده از این ارتباط‌ها و به‌کارگیری محصولات دانش‌های دیگر، توان خود را برای استنباط عمیق‌تر و دقیق‌تر احکام شرعی، بهبود داده‌اند.

هاشمی بر آن است که انکار تأثیرپذیری اصول و فقه از فلسفه، غیرممکن است؛ از همین رو، او به ارائه چندین مسئله در اصول پرداخته که به‌طور صریح در اصول از آن‌ها استفاده شده و یا به صورت غیرمستقیم، از قواعد فلسفی تأثیر پذیرفته‌اند. وی در بخشی از مقاله نخست، به ارائه چند نمونه از تأثیر قواعد فلسفی بر دانش اصول پرداخته است؛ هاشمی، به عنوان نمونه به ورود اصطلاحاتی؛ همچون: «وجود نفسی» و «وجود ربطی»، تقسیم واسطه به «واسطه در عروض» و «واسطه در ثبوت» و «اصل مثبت» اشاره کرده است. او معتقد است که این تأثیرپذیری، به حدی رسیده که اصولیین عیناً، اصطلاحات فلسفی؛ مانند «سبب و مقتضی»، «شرط و مانع»، «علت تامه و ناقصه» و... را در مباحث و آثار اصولی خود به کار برده‌اند و افزون‌تر این که این اصطلاحات، در بنان و زبان‌شان نیز بسیار پُرسامد شده؛ تا جایی که معتقدند برای طرح و تفسیر بعضی از مسائل و مباحث اصولی، به فراگیری دانش فلسفه نیاز داریم. نویسنده، دامنه تأثیرپذیری اصول را از فلسفه، به کلام و منطق نیز گسترانیده است. او بر این باور است که مباحثی؛ از قبیل «جبر و تفویض»، «قدم و حدوث کلام خداوند» در کلام و «اصل امتناع اجتماع نقیضین» در منطق نیز بر دانش اصول، تأثیر گذارده‌اند.

هاشمی در ادامه، در باب موجه و طبیعی بودن تأثیر دیگر علوم بر اصول و به‌طور کلی، تأثیر متقابل علوم بر یکدیگر می‌نگارد: منطق، علمی است که مشتمل بر قواعد تفکر صحیح است و وظیفه عظیم فلسفه نیز کشف قوانین کلی حاکم بر عالم وجود می‌باشد. اندیشمندان این دو علم، مسائل و قوانین این علوم را از عالم غیب نیاورده‌اند؛ بلکه مجموعه این علوم، مسائلی هستند که همگی توسط اندیشمندان، کشف و ایجاد شده‌اند. کار فلسفه، دعوت انسان به ملاحظه و دقت در عالم هستی است و کار منطق، کشف قواعد صحیح اندیشیدن است. اندیشمندان، همه این قواعد و معیارها را از دل همین واقعیات، کشف و استخراج کرده‌اند. بنابراین، دانش اصول در کنار دیگر دانش‌ها قرار دارد و البته می‌تواند از آن‌ها بهره‌برند.

دومین بخش از مقاله، به تأثیر و ورود قواعد فلسفی در دانش اصول پرداخته است. او به نحو اجمال، سیر تاریخی ترجمه فلسفه به زبان‌های مختلف و فراز و فرودهای آن را مورد بررسی قرار داده و به این مسئله پرداخته است که فلسفه در چه فرآیندی، این چنین اهمیت یافته است؟ وی همچنین معتقد است که ظهور عصر ترجمه، زمینه تأثیر مباحث فلسفی و به‌کارگیری قواعد آن را در اصول فراهم آورده است. هاشمی، پنج عامل را در تأثیرپذیری اصول از فلسفه برمی‌شمرد. او معتقد است که ریشه این عوامل را باید در اشتغال علمای علم اصول به آموختن و تحصیل فلسفه جستجو نمود و در مقابل باید عدم ادراک صحیح برخی اصولیین از مفاهیم فلسفی را علت مخالفت و دشمنی آنان با فلسفه

هاشمی در سومین بخش از مقاله خود که در شماره 11 رساله الثقلین، به چاپ رسیده است، با تفصیل بیشتری نسبت به مقاله پیشین، به بررسی عوامل تأثیرپذیری اصول پرداخته است؛ گرچه وی معتقد است که فهم کامل و جزئی مجموعه این عوامل، نیاز به تحصیل و دقت بسیار افزون‌تر از مجال مقاله او دارد و او این مطالب را به اجمال بیان داشته است. هاشمی، اجتهاد با هدف تجدید و نوآوری در آراء و عدم تقلید و تسلیم تام در رأی را نقطه قوت علم اصول می‌داند و تحصیل رأی از این طریق را دلیل محکم می‌پندارد؛ به گونه‌ای که در صورت نبود دلیل، چیزی جز مناقشه علمی نخواهد بود. او همچنین اعتقاد دارد یکی از دلایل مطروح بودن بعضی از آرای علمای علم اصول، عدم استعانت آن‌ها از یافته‌های دیگر دانش‌ها به خصوص، علوم معقول و دانش فلسفه است.

نگارنده مقاله، سپس در ادامه، از «معالم العلم الاعتباری» که مشترک میان دو دانش اصول و فلسفه است، سخن می‌گوید. به نظر می‌رسد او در مجاللی اندک، در وضوح بخشی به این مسئله، توفیق یافته و به خوبی توانسته است این ارتباط را به مخاطب نشان دهد. او در این بحث، به آراء و نظرات دانشمندان بزرگی؛ همچون شهید مطهری اشاره کرده و البته محور بحث اخیر خود را بر پایه کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» علامه طباطبایی، بنا نهاده که به نظر می‌رسد، بیش از پیش، به اعتبار اثر او افزوده است.

هاشمی، بحث اعتباریات را در سه بخش توضیح داده که عبارت‌اند از: الف) پیرامون تفسیر امر اعتباری و تمایز آن از امر حقیقی؛ ب) ارتباط محمولات با موضوعات و توضیح نسبت میان هر یک در قضایای حقیقیه، با ارائه مثال‌هایی همچون: علاقه الفاظ به معانی؛ ج) اثبات این‌که از امر اعتباری، امری لغو و بیهوده صادر نمی‌شود، بلکه صدور آن باهدف و دارای مصلحت است.

او به این نکته اشاره دارد که نظر علامه طباطبایی، این است که میان علوم اعتباری و حقیقی، باید تمایز قائل شد و تلفیق اصطلاحاتی چون: «تضاد» و «تمائل» که مختص به امور اعتباری‌اند و «قانون امتناع تسلسل»، «دور»، «اجتماع مثلین و ضدین» که به قضایای حقیقیه اختصاص دارند، صحیح نیست؛ چرا که این مفاهیم، مربوط به امور حقیقیه هستند و اعتباریات را شامل نمی‌شوند. وی در ادامه، برای توجیه تأثیرگذاری و تأثیرپذیری علوم و به‌طور کلی، دانسته‌ها و فرهنگ‌ها از یکدیگر، از تأثیر پذیرفتن زبان‌ها، از یکدیگر سخن گفته است. او معتقد است که با ظهور اسلام، مجموعه جدیدی از لغات، وارد زبان عربی شده و این لغات برای اعراب آن زمان، به قدری تازگی داشته که گاه در فهم آن‌ها با دشواری‌هایی روبه‌رو می‌شدند و در برخی موارد، معانی دیگری به ذهن‌شان خطور می‌کرده است. او باور دارد که دانش اصول، همانند زبان عربی، طبیعتاً از علوم دیگر، تأثیراتی پذیرفته است.

صاحب کفایه، موضوع علم اصول را کلی می‌داند که بر مسائل مختلف و متشکلی منطبق گردیده است. مرحوم مظفر نیز اصول را مجموعه مباحثی قلمداد نموده که از نتایج آن‌ها در استنباط احکام شرعی استفاده می‌گردد و حضرت امام خمینی (ره) نیز اصول را دانشی دانسته که به‌مرور، بر اساس نیازهای مختلف، تکامل یافته است. بنابراین می‌توان چنین گفت که آنچه در این دانش اهمیت دارد، نوع کارکرد آن در مسیر استنباط احکام شرعی است و می‌توان از هر دانشی که ما را در این مسیر یاری می‌رساند، بهره گرفت.